



یادگیری

فلسفه وجودی آموزش و پرورش

متن سخنرانی
علی محمد فراتی
معاون آموزشی منطقه ۳
آموزش و پرورش شهر تهران
در جلسه روسای انجمن
اولیا و مربیان منطقه

وقتی از دانش آموزی می پرسیم شما برای چه به مدرسه می روی حتما می گوید، قصد دارم چیزی یاد بگیرم البته اگر ذهن پویایی داشته باشد و نگویید درس می خوانم که امتحان بدهم یا قبول شوم.

وقتی از معلمان سوال می کنیم شما چه کار می کنید؟ می گویند می خواهیم مطالبی یاد بدهم، اولیا هم در پاسخ به این سوال خواهند گفت «بچه ام را به مدرسه می فرستم تا چیزی یاد بگیرد» این بدان معنی است که فلسفه وجودی آموزش و پرورش اصل یادگیری است در واقع اگر این اصل نبود ضرورتی نیز برای تاسیس و راه اندازی مدرسه نیز وجود نداشت.

اگر به تاریخچه آموزش و پرورش نگاهی بکنیم مشاهده می نمایم که در دوره های بسیار دور، نظام اجتماعی حاکم بر جوامع به صورت کاستی بوده است و هر کسی متکفل تربیت و آموزش فرزند خود بوده است، و غالباً افراد بر اساس مشاغل پدرشان شغل آینده خود را انتخاب می کردند. همه این ها بدین معنی است که آموزش و یادگیری به خانواده مربوط بود و جامعه نقش بزرگی نداشت.

اما در جوامع توسعه یافته امروزی با پیشرفت علوم و فنون و ایجاد حرفه های مختلف و جایگاه های گوناگون شغلی این اقدام برای خانواده ها مقدور نیست که وظیفه آموزش و یادگیری فرزندان شان را یک تنه به دوش بگیرند. بنابراین دولت ها این وظیفه را به عهده گرفته اند و امروزه می بینیم اصل یادگیری و ایجاد مدرسه از وظایف دولت ها است که مستقیماً یا با نظارت بر عهده گرفته اند.

بخش فرهنگی سازمان ملل (یونسکو) که امور فرهنگی جهان امروز را پی گیری و بعضاً هدایت می کند نیز تلاش وسیعی را برای هدفمند کردن آموزش و یادگیری انجام می دهد که در جایگاه خود به آن خواهیم پرداخت.

چرا باید تعریف مان را از یادگیری دایماً توسعه دهیم؟

مبحث یادگیری یکی از مباحثی است که در حوزه علوم انسانی در روان شناسی به آن پرداخته می شود، بنابراین اگر بخواهیم تعریف واحدی از این اصل پیدا کنیم هرگز موفق نمی شویم، شاید بتوان گفت به اندازه همه کسانی که در این حوزه فعالیت و تحقیق کرده اند تعریف برای اصل یادگیری وجود دارد.

من یک تعریف زیبایی را از یادگیری پسند کرده ام که حس می کنم با شرایط جامعه آموزشی ما سازگارتر

است و به نظرم برای مجموعه آموزش و پرورش ایران کنونی با معنی تر است که قصد داریم آن را تشریح کنم.

البته شاید بعضی از دوستان بزرگوار، اعتقادشان این باشد که تعریف های جامع تر و کامل تری نیز وجود دارد که مسلماً درست می گویند، اما همان گونه که عنوان کردم به نظر من این تعریف در جامعه آموزشی کنونی، سازگاری بیشتری دارد. به اعتقاد من، تعاریف در مکان ها و زمان های گوناگون می تواند تغییر کند مثلاً در یک موقعیت خاص فرهنگی، تعریف یادگیری می تواند چیزی

باشد که در موقعیت دیگر مصداق نداشته باشد؛ لذا اعتقاد دارم بر اساس رشد جوامع، انتظارات و تعاریف موضوعات نیز رشد می کند و می توان گفت یکی از مهم ترین دلایل شکست بعضی از برنامه های ما این است که می خواهیم کاری را در جامعه ای که زمینه فرهنگی آن وجود ندارد یا شرایط آن کاملاً محقق نشده است، اجرا کنیم. باید ببینیم که یادگیری در جامعه ما با کدام تعریف تناسب دارد تا براساس آن پیش برویم و آن گاه که اهداف تعریف کاملاً محقق شد و شرایط جدیدی به وجود آورد، تعریف مان را از یادگیری توسعه دهیم.

معلم کلاس چهارم ابتدایی وقتی کلاس خود را از نظر علمی محک می‌زند، در دفتر مدرسه به مدیر می‌گوید، این دانش‌آموزان چگونه قبول شده‌اند و چه طوری معدل ۲۰ گرفته‌اند، غافل از این که معلم کلاس پنجم نیز چنین قضایای در مورد خود او و کلاس پایه چهارم دارد، دبیر دوره راهنمایی از سیستم ابتدایی ایراد می‌گیرد و دبیر متوسطه از سیستم راهنمایی و نهایتاً دانشگاه از سیستم آموزش متوسطه.

آیا این بدین معنی است که معلمان سنوات قبل کار خود را به خوبی انجام نداده‌اند؟ مسلماً این گونه نیست و عیب به روش‌ها و متدهای حاکم بر نظام آموزشی، بر می‌گردد که بر حافظه تکیه می‌کند، نه بر یادگیری. بنابراین یادگیری به معنای عمیق خودش اتفاق نمی‌افتد.

نگاه به ساختار آموزشی و گذشته نظام آموزش و پرورش کشور نشان می‌دهد که در یک دوره طولانی، حفظ کردن و به حافظه سپردن مفاهیم و مطالب یک ارزش محسوب می‌شد. مثلاً در مکتب خانه‌ها حفظ کردن اشعار شعرا، کلیله و دمنه یا گلستان سعدی از ارزش‌های تحصیلی و موفقیت‌های آموزشی محسوب می‌شده است که در جایگاه خود مناسب نیز بوده است و در تقویت حافظه نیز نقش بزرگی داشته اما نکته مهم این است که حفظ کردن و به حافظه سپردن مفاهیم به یک فرهنگ برای جامعه آموزشی تبدیل شده است و حفظ کردن به جای یادگیری به همه علوم تسری پیدا کرده است.

امروزه نیز حفظ کردن اشعار و عبارات ادبی در مدارس ما مرسوم است که در حد قابل قبول آن برای تقویت حافظه مورد تأیید و تأکید می‌باشد اما سرایت آن به کلیه علوم و مفاهیم و تبدیل آن به فرهنگ آموزشی بسیار نادرست است. اگر به نتایج آزمون‌هایی مثل پرلز و تیمز نگاهی بکنیم، متأسفانه شاهد تبه بسیار پایین کشورمان در این آزمون‌ها خواهیم بود که شأن نظام آموزشی ما را خدشه دار کرده است. مثلاً در آزمون پرلز ۲۰۰۱، رتبه ۳۲ از ۳۵ کشور یا در آزمون تیمز رتبه ۲۹ از ۳۲ کشور شرکت‌کننده بسیار قابل تأمل، بررسی و مایه تأسف است.

نشانه‌های شدت یافتگی نظام آموزشی چیست؟

در جامعه‌ای که مدعی است اولین کلام الهی خطاب به پیامبر، خواندن است چرا باید در آزمون‌های خواندن تبه‌های آخر باشد؟ جامعه‌ای که قدمت آن بسیار زیاد و دارای تمدن و فرهنگ کهن است باید دارای شأن آموزشی بالا و دارای روش‌های علمی و منحصر به فرد باشد، در حالی که آموزش و پرورش ما وام گرفته شده از دیگران است.

بعضی از افراد کسب رتبه‌های ممتاز علمی در المپیادهای علمی جهان را نشانه موفقیت‌های علمی و نظام رشد یافته آموزش می‌دانند که مسلماً این گونه نیست زیرا انتخاب اعضای المپیاد با روش‌های سخت‌گیرانه و از میان افراد بسیار نخبه صورت می‌گیرد که با روش‌های علمی و اساتید برجسته مورد آموزش قرار می‌گیرد و بعد هم رتبه‌ای کسب می‌کنند.



یکی از مهم‌ترین دلایل شکست بعضی از برنامه‌های ما این است که می‌خواهیم کاری را در جامعه‌ای که زمینه فرهنگی آن وجود ندارد یا شرایط آن کاملاً محقق نشده است، اجرا کنیم. باید ببینیم که یادگیری در جامعه ما با کدام تعریف تناسب دارد تا بر اساس آن پیش برویم

ناآگاهی به سوی آگاهی تغییر رفتار است. از سوی دیگر اگر فردی نتواند کاری را انجام دهد و با آموزش بتوانیم و توانایی و مهارت انجام دادن آن فعالیت را در او ایجاد کنیم، تغییر رفتار صورت داده ایم. پس ما در مدرسه سه کار مهم داریم یکی ایجاد نگرش صحیح نسبت به جامعه و مفاهیم اجتماعی، دوم بالابردن سطح دانش و آگاهی و سوم ایجاد مهارت‌های لازم برای زندگی، پیشرفت و توسعه.

پایدار بودن تغییر رفتار یک مفهوم کلیدی است

اگر به این قسمت تعریف دقت بیشتری داشته باشیم می‌بینیم که تغییر رفتاری یادگیری است، که نسبتاً پایدار باشد. در واقع پایدار بودن تغییر رفتار یک مفهوم کلیدی است که در این تعریف درخشش خاصی دارد و تعریف ما را هدفمند کرده است. اگر از من سؤال کنند بزرگ‌ترین مشکل و گیر آموزشی و پرورش چیست؟ خواهیم گفت عدم پایداری آموخته‌های دانش‌آموزان. در این جا می‌خواهم مسئله‌ای را بگویم که غالباً مورد تأیید همگان است. در آغاز سال تحصیلی

یادگیری عبارت است از فرآیند تغییرات نسبتاً پایدار رفتار که بر اثر تجربه به دست می‌آید. اگر به این تعریف دقت کنیم، سه بخش مجزا در آن مشاهده می‌کنیم، بخش اول این که یادگیری فرآیند است یعنی پروسه است نه پروژه، استمرار دارد و قطع نمی‌شود.

معمولاً پروژه یک روز آغاز می‌شود، کلنگ آن را می‌زنند و یک روز هم روبان می‌آورند و فیچ می‌کنند و افتتاح می‌شود. مثلاً سدسازی یک پروژه است که با افتتاح سد، پروژه سدسازی پایان پذیرفته است اما پروسه مستمر است. در پروسه ممکن است سیکلی را طی کنیم اما در پایان سیکل، نیاز جدید ایجاد می‌شود که براساس نیاز جدید باید برنامه جدید تعریف کرد و این مسیر دائماً ادامه دارد یعنی پروسه دائماً زنده است، دائماً در حال تحول است و دائماً به سوی کمال میل می‌کند. پس یادگیری پروسه است؛ شاید به همین دلیل است که می‌گویند کلمه فارغ‌التحصیلی کلمه غلطی است و نباید مورد استفاده قرار گیرد. دومین بخش تعریف اشاره به تغییرات نسبتاً پایدار رفتار دارد. شما اگر به کتاب‌های روان‌شناسی و بخش یادگیری مراجعه کنید خواهید دید در یک برهه‌ای از زمان، یادگیری را صرفاً تغییر رفتار می‌دانستند. بنابراین می‌توان گفت این بخش از تعریف جنبه کلیدی دارد.

رفتار چیست که تغییر آن یادگیری نام دارد؟

رفتار یا نگرش یا دانش و یا مهارت است. یعنی اگر نگاه فردی را نسبت به یک موضوع تغییر دهیم یا نگرش او را اصلاح کنیم یعنی تغییر رفتار انجام شده است مثلاً اگر فردی را که عقیده صحیحی نسبت به یک موضوع ندارد یا افکارش انحرافی است، آموزش دهیم و نتیجه آموزش اصلاح این افکار انحرافی باشد، تغییر رفتار صورت گرفته است. اگر کسانی نسبت به موضوع بی‌اطلاع باشند و ما آگاهی آنان را افزایش دهیم و از ندانستن به دانستن سوق دهیم تغییر رفتار ایجاد کرده ایم، در واقع حرکت از

مسلماً کسب این رتبه ها افتخار بزرگی برای جامعه محسوب می شود، اما نشانه رشد یافتگی نظام آموزشی نیست. در آزمون هایی مثل پرلز و تیمز می توان رتبه مناسب و جایگاه آموزشی کشور را تعیین کرد، زیرا انتخاب شرکت کنندگان کاملاً تصادفی است و آموخته های دانش آموزان با روش ها و متدهای علمی مورد سنجش قرار می گیرد.

اگر می خواهید بچه ها خوب یاد بگیرند باید آنها را در موقعیت یادگیری قرار داد

اما بخش سوم تعریف توجه دارد به این که بر اثر تجربه به دست بیاید. اگر کمی دقیق به موضوع نگاه کنیم، خواهیم دید منظور از این بخش تعریف این است که تغییر رفتار زمانی می تواند پایدار باشد که آن را تجربه کنیم. انگلیسی ها ضرب المثل قشنگی دارند البته بعضی می گویند این حرف کنفوسیوس است.

می شنوم، فراموش می کنم
می بینم، به خاطر می سپارم
لمس می کنم، یاد می گیرم
تازمانی که زمینه تجربه عملی را برای فردی فراهم نکنیم، یادگیری به معنای واقعی خودش اتفاق نمی افتد. یونسکو شعار زیبایی در این زمینه دارد: «In volve me I learn» مرا درگیر کن تا یاد بگیرم. در مباحث تعلیم و تربیت می گویند اگر می خواهید بچه ها خوب یاد بگیرند باید آنها را در موقعیت یادگیری قرار داد. برای روشن شدن مطلب مثالی بزنیم تا مفهوم بیشتر شکفته شود.

آقای طباطبایی که الان حدود ۱۸ ساله است و در سن ۵ سالگی قرآن را حفظ کرد را همه می شناسید. در مصاحبه ای که پدر ایشان با تلویزیون داشت، نحوه حفظ کردن قرآن به وسیله فرزندش را این گونه بیان کرد: «من و مادر او طلبه هستیم و با هم قرار گذاشتیم که هر شب یک صفحه از قرآن را حفظ کنیم و برای یادگیری بهتر هر شب یک بار من برای همسرم آن صفحه را بخوانم و یک بار هم او برای من. پس از مدتی مشاهده کردیم در هنگام خواندن قرآن او می آید ما بین ما چمباتمه می زند و به ما نگاه می کند و خوب گوش می دهد. کم کم متوجه شدیم او هم آیات قرآن را یاد گرفته است.» این یعنی همان قرار گرفتن در موقعیت یادگیری.

معلمی را سراغ دارم برای آموزش بعضی از

مفاهیم، دانش آموزان را به اردو می برد مثلاً یک بار شاهد بودم که در کوهپایه یکی از کوه های تهران به بچه ها گفت: هر کدام از آنها ۱۰ عدد سنگ به سلیقه خودشان پیدا کنند و بیاورند. وقتی بچه ها سنگ ها را آوردند، با کمک خودشان سنگ ها را طبقه بندی کرد و مفهوم طبقه بندی و انواع سنگ ها را به طور عملی برای دانش آموزان تشریح کرد.

آیا شما فکر می کنید دانش آموزان مفهوم طبقه بندی و انواع سنگ ها را فراموش خواهند کرد؟ مسلماً هرگز و من مطمئن هستم که به عنوان خاطره ای زیبا در ذهن آنها نقش خواهد بست و بعدها برای بچه های و نوه های خودشان تعریف می کنند. در واقع می توان گفت یادگیری در موقعیت یادگیری یا به عبارت دیگر درگیر کردن دانش آموزان با مفاهیم درسی و علمی مساوی است با یادگیری عمیق و پایدار و این همان چیزی است که آموزش و پرورش، از نداشتن آن در رنج است. اگر دانش آموزان، انگیزه مناسبی برای تحصیل ندارند یا از مدرسه خوششان نمی آید یا خوب یاد نمی گیرند، به این دلیل است که در یادگیری مفاهیم درسی شریک نیستند و به جای فعال بودن منفعل هستند.

چهار پایه یادگیری در قرن بیست و یکم

از طرف دیگر یونسکو چهار پایه برای یادگیری و آموزش در قرن ۲۱ تعیین کرده است که توجه به این چهار پایه و برنامه ریزی آموزشی بر مبنای آنها

یادگیری عبارت است از
فرآیند تغییرات نسبتاً
پایدار رفتار که بر اثر تجربه
به دست می آید.
یعنی یادگیری فرآیند است
تعریف اشاره به تغییرات
نسبتاً پایدار رفتار دارد.
و بر اثر تجربه به دست
می آید

می تواند تضمین کننده یادگیری به معنی واقعی آن باشد.

۱. یادگیری برای دانستن Learning to know

۲. یادگیری برای انجام دادن Learning to do

انجام دادن یعنی پرورش، من اعتقاد دارم آموزش، انتقال معلومات و آموخته ها است و پرورش عبارت است از: عمل کردن به آن چه آموخته ایم. در کلاس سوم ابتدایی علایم رانندگی را به دانش آموزان آموزش می دهیم، اگر آنان در محیط و جامعه این آموخته ها را عمل کنند، در زمینه پرورش موفق شده ایم. در کلاس معارف اسلامی و دینی، مراحل مختلف عبادت و نماز را تشریح می کنند، اگر دانش آموزان آن را در جامعه به کار برند، امر پرورش محقق شده است. بنابراین «یادگیری برای انجام دادن» یعنی تبدیل آموخته ها به فرهنگ عملی و به کار بستن آموخته ها است.

۳. یادگیری برای بودن (برای زیستن) Learning to be

یعنی به روز بودن، توجه به مهارت های زندگی و کاربردی بودن مفاهیم آموزشی. در سال ۲۰۰۰ میلادی، وزیر وقت آموزش و پرورش ایران در دادکار پایتخت سنگال سندی را به نام «EFA» یا «آموزش برای همه» امضا کرد که یکی از تعهدات این سند توجه به مهارت های زندگی است.

۴. یادگیری برای با هم زیستن Learning to live together

آموزش برای با هم زندگی کردن، آموزش مفاهیم اجتماعی و زیستن در کنار یکدیگر به صورت مسالمت آمیز و رعایت حرمت یکدیگر، یادگیری تحمل اعتقادات دیگران و به رسمیت شناختن اندیشه ها و نگاه های گوناگون، هنری است که می بایست آموزش و پرورش های جهان در قرن ۲۱ داشته باشند.

اما کلام آخر آن که:

ما در جامعه اسلامی زندگی می کنیم که دین ما تاکید بسیار زیادی بر علم و دانش با تکیه بر محورهای مختلف آن دارد و از طرف دیگر در کشوری زندگی می کنیم که مدعی سال ها قدمت و تاریخ کهن است و نباید از دنیای توسعه یافته امروزی عقب باشیم.

من اعتقاد دارم که راه مبارزه با استکبار جهانی «توسعه» است. «رشد» کشور ما مبارزه واقعی با آمریکا است. زمانی که ما به انرژی هسته ای دست یافتیم، استکبار را به چالش کشیدیم. در حالی که راه پیمایی و سایر حرکت های سیاسی نمی تواند نقش بزرگی مثل این توسعه را در مبارزه با استعمار بازی کند. ما باید با همت معلمان ارزشمند و فداکار و با پشتیبانی مردم و اولیای فهیم و برنامه ریزی مناسب دولت، این گام ها را طوری برداریم تا به مدینه فاضله و آن چه مرضی در گاه خداوند است دست پیدا کنیم.





معرفی کتاب

دنیای اسرار آمیز کودکان

نویسنده: دکتر لارنس.ئی - شپیرو
Dr. Lawrence E. Shapiro
ترجمه: دکتر پرویز بیرجندی
پرویز مصلی نژاد

کشف راز

بیشتر مردم بر این باورند که ارتباط نزدیک میان پدر و مادر و کودک از عوامل اساسی در ایجاد پیوند محبت و صمیمیت است. مادامی که کودکان حس کنند پدر و مادر، آنها را درک نمی کنند و در طول فراز و نشیب های زندگی راهنما و مشکل گشای آنها هستند، یک نوع حس اعتماد به نفس و امنیت که شالوده حس عزت نفس است در آنها شروع به رشد می کند. روانشناسان به مرور زمان دریافته اند در دنیایی که در آن تشویق و نگرانی سبب صعودی دارد، پدر و مادری می توانند کودکانی سازگار و مقاوم در برابر مشکلات ابراج ارتباطی و عاطفی در دوران جوانی، پرورش دهند که در سنین پایین راهی برای برقراری ارتباط مناسب با کودکان یافته باشند.

اما باید بدانیم که این موضوع مطلب جدیدی نیست. تقریباً هر کتاب مرتبط با پرورش کودک و نحوه رفتار والدین با کودکان را ورق بزنیم، تاکید بر اهمیت ارتباط نزدیک با کودکان را در آن خواهیم یافت. با وجود این، کمتر کتابی را می یابیم که در آن به این نکته اشاره شده باشد که صحبت کردن با فرزند فقط گوشه ای از ارتباط عاطفی را تشکیل می دهد. با استناد به تحقیقات روان شناسی، تنها حدود ده درصد ارتباط عاطفی ما با کلام منتقل می شود. نود درصد باقی مانده از طریق رفتارهایی چون حرکات بدن، ارتباط چشمی، وضعیت جسمانی، بلندی و کوتاهی صدا و مسائلی از این قبیل شکل می گیرد که همزمان با تولید کلام بیان می شود.

متخصصان علوم ارتباطی، طرفین یک مذاکره، وکلای دادگاه، سیاستمداران، تجار، و همه کسانی که به گونه ای با مشتری سرو کار دارند بر این باورند که زبان غیر کلامی بسیار برنده تر از خود کلام است و نیز با آن می توان به کنه تفکر افراد پی برد.

یک روانشناس ما را از این نکته آگاه می کند که این زبان سری، نه تنها طرز فکر فرزندانمان بلکه ترس ها و تعارضات عمیق، همچنین نیازها و خواسته های درونی آنها را به ما نشان خواهد داد. در واقع این زبان سری، پرده از رشد عاطفی کودک می گشاید و اطلاعات

ارزشمندی در اختیار پدر و مادر قرار می دهد. با وجود این، تعداد کمی از پدر و مادران حتی از وجود چنین زبانی آگاهی دارند.

کودک از بدو تولد، با ارتباط غیر کلامی شروع به صحبت با ما می کند و ما بدون توجه به آن، به او پاسخ می دهیم. اما حتی وقتی که کودک شروع به تولید کلمات و جملات می کند، زبان سری او همچنان اساس ارتباط او را تشکیل می دهد. با مثال های فراوانی که در این کتاب ذکر شده است، خواهید دید پدر و مادری که این زبان سری را می شناسند با اطمینان بیشتری به نیازهای فرزندانشان پاسخ می دهند و آنها را در مراحل مختلف زندگی هدایت می کنند. آنها می توانند تشخیص دهند که چه موقع فرزندشان راست می گوید یا اینکه چه موقع از گفتن حقیقت طفره می رود و چنانچه فرزندشان تحت فشار روانی و عاطفی باشد، اما نتواند این فشار را بیان کند چنین پدر و مادری به راحتی این امر را تشخیص می دهند. آنها همچنین از این زبانی سری برای ایجاد آرامش خاطر و برقراری یک پیوند مستحکم با فرزندانشان استفاده می کنند.

شما با خواندن این کتاب بی خواهید برد که این زبان سری دارای اشکال مختلف ارتباط با کودکان است. همانند سایر صاحب نظرانی که در زمینه کمک به کودکان مبتلا به مشکلات عاطفی فعالیت می کنند، من نیز معتقدم که آنها نه زبان بیان صریح احساسات درونی شان را دارند و نه زبانی که ما در برخورد با آنها استفاده می کنیم به نحو چشم گیری در آنها آرامش خاطر می کند. زبان عواطف زبان کلام نیست. از این روزمانی که من سعی می کنم به فرزندانم در فهم و حل مشکلاتشان کمک کنم، از طریق هنر خود آنها، داستان ها، رؤیاها و به ویژه بازی هایشان با آنها صحبت می کنم و این واقعا مطلب بسیار مهمی است که شما نیز به یادگیری آن علاقه مند خواهید شد.

این راز بزرگ چیست؟

بیش از ۲۵ سال پیش، که من به عنوان یک روان شناس کودک دوره می دیدم، حتی تصور چنین کتابی که اکنون روبه روی شماست. برای من عجیب به نظر می رسید. همانند بسیاری از همکارانم من نیز بر

این باور بودم که کمک به کودکان در فهم مشکلات عاطفیشان به سال ها آموزش در زمینه فنون و روش های ظریف و پیچیده نیاز دارد. از آنجا که من عمیقاً تعارضات ناخود آگاه تاکید داشت - نظریه ای که بر معانی عمیق سمبولیک و تعارضات ناخود آگاه تاکید داشت - این مطلب هیچ وقت به ذهن من خطور نکرد که می توان به پدر و مادر آموزش داد تا بتوانند پرده از رازهای نهفته ذهن کودکان بردارند. اکنون دقیقاً می دانم که بسیار در اشتباه بوده ام. امروز من معتقدم که هیچ کس نمی تواند بهتر از پدر و مادر، کودک را درک کند. هیچ کس به اندازه پدر و مادر با کودک تماس ندارد (البته به استثنای معلمان که آنها نیز باید در فهم و تشخیص این زبان سری خبره باشند). بنا به گزارش انجمن ملی سلامت روان، کمک والدین به کودک در حل مشکلات روانی، نقش به سزایی دارد و بدون آن، تعداد نسبتاً معدودی از کودکان، از منابع دیگر برای حل مشکلات عاطفی خود کمک می گیرند. فقط حدود ۲۰ درصد از جوانانی که با مشکلات جدی مواجه هستند به مشاور یا درمانگر مراجعه می کنند. ۸۰ درصد بقیه هیچ کمکی دریافت نمی کنند. تشخیص اهمیت بیش از پیش مشکلات رفتاری و عاطفی دوران کودکی و درک این نکته که این مشکلات در میان کودکان کوچک تر نیز رواج دارد، بسیاری از صاحب نظران را بر آن داشته است که روش های سنتی ویزیت یکباره بیمار در مطب را کنار بگذارند. به عقیده بسیاری از روانشناسان، برنامه های تعلیم و پدر و مادر، منطقی ترین و قابل اطمینان ترین راه برای کمک به کودکان دچار مشکل است. بی شک والدین هم همانند هر درمانگر دیگری می توانند با استفاده از زبان سری، در کمک به حل مشکلات فرزندانشان مؤثر باشند. برنامه هایی همچون پروژه درمانی تراپی که «برنال» و «لوئیس گرنر» در دانشگاه دولتی پن راه اندازی کرده اند، ده سال است که اجرا می شوند. این برنامه، در زمینه زبان سری بازی هایی را به والدین آموزش می دهد و در یک دوره سه ماهه، هفته ای یک بار به پدر و مادرها می آموزد که همانند روان شناسانی که سال ها دوره دیده اند در حل مشکلات فرزندانشان